گفتار چهارم بخشِ ششم

قدرت‌گیری فقیهان و پی‌آمدهایش

دیدیم که اَردَشَیر بابکان یک فقیهِ بلندپایه بود، و دولت در نظریهٔ سیاسی او دارای دوتا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین، که اولی در شاه و دربار و ارتش تَجَلّی می‌یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان اَردَشَیر آغاز شد؛ و دیدیم که معاونِ اولِ اَردَشَیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی‌ریزی شد و یک دولت دینی پایه‌گذاری شد که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت.

با نهادنِ تاج توسط مؤبدان‌مؤبد برسر شاپور اول، سنتِ نوینی در سیاستِ ایران نهاده شد و مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «تاج‌گذاری» در سنتِ سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسیِ عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می‌گرفت؛ و مؤبدان‌مؤبد (عالی‌ترین مرجع دینی) آن را بر سرِ شاه می‌نهاد.

ما گزارش دقیقی از چه‌گونگی برگزاریِ مراسم تاج‌گذاریِ شاهنشاهانِ ساسانی در دست نداریم، ولی به‌نظر می‌رسد که تاج را با تشریفات خاصی به‌ایوانِ خاص می‌آوردند، یک‌یکِ حاضرانْ آن را می‌گرفتند و دست به‌دست می‌کردند تا با ترتیبِ ویژه‌ئی به‌مؤبدان‌مؤبد داده می‌شد و او آن‌را بر سر شاه می‌نهاد. یعنی، تاج به‌دست همهٔ حاضران بر سرِ شاه نهاده شده بود، و همگی با شاه بیعت کرده بودند. و به‌این‌گونه، سلطنتْ مشروعیتِ دینی می‌یافت.

به‌عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان‌مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایتِ عملیِ آنها به‌شاهِ جدید تحویل می‌داد.

در کتابِ دین‌کرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دینِ بهی را حفظ و تقویت کند، با رعایا به‌عدل و مهربانی رفتارکند، وسائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند.

این بخشی از عبارتهای اوستای ساسانی است که در زمان اَردَشَیر بابکان تدوین شد و بازتاب‌دهندهٔ نظریهٔ سیاسی او بود. خودِ اَردَشَیر ـ چنان‌که دیدیم ـ به‌این رهنمود عمل کرد.

جنب و جوشی که برای بازگشت به‌دین در سلطنتِ اَردَشیر بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینیِ متعددی که در سراسر کشور به‌همت اَردَشیر تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ‌گران آئین مَزدایَسنَه و اداره‌کنندگان آذرگاهها و مدارسِ پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقهٔ نوینِ اجتماعی به‌نامِ طبقهٔ مغان (فقاهت) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت.

متولیان دین اگر وارسته باشند می‌توانند که مربیان خوبی برای اخلاق انسانها باشند؛ و اگر دنیاخواه شوند، به‌سبب توان و امکانات بسیار زیادی که در اثرگذاری بر توده‌ها دارند ممکن است که به‌سیاه‌کارترین انسانها تبدیل شوند.

متولیانِ دین هرگاه شریک قدرت سیاسی شوند، خواه و ناخواه به‌نوعِ دوم -یعنی به سیاه‌کاران- تبدیل می‌شوند؛ زیرا -چنان‌که در جای خود خواندیم- «فساد» خصیصهٔ ذاتی قدرتِ سیاسی است، و متولی دین اگر آلوده به‌قدرت سیاسی شود، چه بخواهد و چه نخواهد به‌فساد می‌گراید. فسادی که متولیان دین در جامعه تولید می‌کنند بدنتیجه‌تر از فسادی است که سیاست‌مردان به‌آن مبتلا استند. فسادِ متولیانِ دینْ جامعه را به‌تباهی می‌کشانَد.

به‌علتِ خصیصهٔ فاسدکنندگی که در قدرت سیاسی هست، به‌گونه‌ئی که هر انسانی که دارای اقتدار سیاسی شد به‌فساد می‌گراید، هرگاه دین به‌عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به‌گونه‌ئی استفاده کرده‌اند که در هر زمان و مکانی به‌ابزار بهره‌کشیِ خودشان از توده‌های عامیِ دین‌چسپ و به‌ابزار ستمِ مبتنی بر فریبِ توده‌ها تبدیل می‌شده است.

طبقهٔ نوپدیدِ مغان که در زمان اَردَشیر بابکان به‌منظور نشر و تثبیتِ اخلاقیاتِ برخاسته از دینِ مَزدایَسنَه و آموزه‌های زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به‌یک طبقهٔ نفوذناپذیرِ اقتدارطلب و سلطه‌جو شد. مغان با تشکیلات تارِعنکبوتی‌ئی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه‌ئی یافتند که دستگاه سلطه‌شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها به‌جای آن‌که مربیان اخلاق ایرانیان باشند خودشان را صاحبان دین در کشور پنداشتند و برآن شدند که خواسته‌های خودشان را به‌عنوان ارادهٔ دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عینِ برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که طبقِ ترتیباتِ اَردَشیر در اختیار آذرگاهها قرار گرفته بود به‌فکر افتادند که با استفاده از این

فرصتِ تاریخیْ راههای درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راهِ درآمد برای این طبقه -علاوه بر درآمد موقوفات- نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هائی ابداع کردند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که به‌عناوین گوناگون بخشهائی از درآمدشان را با خشنودیْ به‌آذرگاه -و در حقیقت به‌مغان- بپردازند.

مغان با شگردهای خاصی که ویژهٔ متولیانِ همهٔ ادیان تاریخ برای بهره‌کشیِ فریب‌کارانه از مردمِ عامیِ دین‌چسپ است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی‌داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به‌آذرگاه تقدیم دارند. این درآمدها به‌جیب مغان می‌رفت و بر ثروت و قدرتشان می‌افزود.

دو نسل پس از اَردَشَیر بابکان، تشکیلات مغان، با توان و قدرتی بی‌سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت، و در موازات خاندان حکومت‌گر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود.

با افتادن ریاستِ دستگاه دینی و قضاییِ کشور به‌دست یکی از انحصارطلب‌ترین و اقتدارگراترین و خشن‌ترین و خشونت‌پرورترین و متعصب‌ترین مؤبدِ تاریخ ایران به‌نام **کرتیر**، امتیازات و اختیاراتِ طبقهٔ مغان به‌بیشترین حد خود در تاریخِ ایران رسید؛ و چنان‌که کرتیر در نوشته‌اش -که پائین‌تر خواهیم خواند- تصریح کرده است، اقداماتِ دین‌گسترانهٔ او همه‌گونه امکانات و قدرت را برای مغان به‌ارمغان آورده و همهٔ راههای فعالیت در سراسر کشور را بر رویشان گشوده است.

اختلافاتِ مذهبیِ مغان و آشفتگی اوضاع سیاسی کشور

تلاشی که اَردَشَیر بابکان برای وحدت بخشیدن به‌مذاهبِ مؤمنینِ مَزدایَسن و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد یک برآیندِ واژگونه را نیز به‌دنبال آورد، و قدرت‌گیریِ طبقهٔ نوپدیدِ مغان در کشور مشکلاتی را به‌دنبال آورد. پس از او مذاهب کهن مَزدایَسنَه با شکلهای گوناگونِ ناهیدی و میترایی و آذریِ خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مَزدایَسنَه بر افکار مردم تسلط داشت؛[1] یک‌جا مغانِ

۱. توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطهٔ مذهب با دینْ رابطهٔ جزء با کل است. در درون هرکدام از دینها چند یا چندین مذهب شکل گرفته است که هرکدام خودش را اصل دین و مذهبهای

مذهب آذری، یک‌جا مغان مذهب ناهیدی، یک‌جا مغان مذهب میترایی دارای تسلط بودند. سپه‌داران و حاکمان نیز از متن مردم بودند و در منطقهٔ خویش از مذهبی پیروی می‌کردند که مذهب مسلط بود.

از آنجا که مدعیانِ تولیتِ دین ـ به‌حکم ماهیت تاریخیِ خویش ـ همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان پس از شاپور اول درصدد برآمد که باورهای مذهبیِ خودش را زیرِ نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تَجَلّیِ این تلاش در فعالیت برای نشر دین مَزدایَسنَه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چون‌که مغانِ هرکدام از مراکز قدرت از مذهبِ مردمِ آن نقطه از کشور حمایت می‌کردند و درصدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، درنتیجهٔ آن نوعی رودررویی مذهبیِ مغانِ حوزه‌های گوناگونِ فقاهتی پدید آمد که بر افکار حکومت‌گرانِ محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومت‌گرانِ مناطقِ کشور دامن زد.

از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هرکدام د زمانِ سلطنتِ او در بخشی از کشور حکومت می‌کرد، هر یک از آنها به‌نوبهٔ خود زیرِ تأثیر مغانِ مذهب منطقهٔ خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به‌درون خاندان سلطنت کشانده شد.

پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابه‌سامانی سیاسی راند که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد.

سپه‌دارانِ رقیب و رهبرانِ متنفذشدهٔ مذاهب مَزدایَسنَه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه به‌اختلافات[۲] دامن می‌زدند و به‌سوی مسیری آشتی‌ناپذیر و خطرناک به‌پیش می‌رفتند.

از نوشتهٔ کرتیر چنین برمی‌آید که این امر نزاعهائی نیز در بی داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط فتواهای خشونت‌آمیز کرتیر سرکوب شده است.

دیگر را انحراف از دین می‌شمارَد. این امر در دین اسلام نیز به‌پیش آمده و چندین مذهب به‌وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام است و بقیه انحراف از اسلام است. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی اشکار می‌شود که ما سه مذهب بزرگ سنی و شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. این‌را نیز یادآوری کنم که برخی از نویسندگان ما به‌جای «دین» در نوشته‌شان واژهٔ مذهب به‌کار می‌برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» می‌نویسند، که غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را در جای خودش به‌کار برد؛ مثلاً، دین اسلام، مذهب شیعه.

کرتیر، چنان‌که خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیربد و معلمِ مدرسهٔ دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤبد شده، در زمان بهرام اول مؤبد و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤبدان مؤبد کل کشور شده است. سهمی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به‌صدور فرمان برای کشتن مانی ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به‌دنبال آورد، و پله‌های ترقیِ هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنان‌که در زمان بهرام دوم به‌تنها فقیهِ تصمیم‌گیرنده در امور دین و قضاء (یعنی به عالی‌ترین مرجعِ دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هائی که برای نشر مذهبِ خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرتِ بسیار دنبال کرد.

کرتیر یک فقیهِ خشنِ انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر مذهب آذربایجانی بنابر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از آموزه‌های زرتشت داشت. او که همهٔ باورهای خرافیِ مذهب خودش را به زرتشت منتسب می‌کرد، در راه پیش‌بُرد هدفش (آن‌چه که او تقویت دین الٰهی می‌نامید) دست به‌خشونت یازید و شیوه‌هائی را برای نشر دین در پیش گرفت که به‌کلی با آموزه‌های زرتشت و با روحیهٔ فرهنگیِ مردم ایران در تعارض بود. او حتّا بسیاری از رسوم دیرینهٔ مردم آذربایجان (آذرپاتیکها) که با آموزه‌های زرتشت تعارض داشت را نیز به‌عنوان آموزه‌های دینی ترویج کرد.[1]

او دو سنگ‌نوشته از اقداماتِ خودش به‌یادگار نهاده که دربارهٔ اقدامات دین‌گسترانه‌اش دادِ سخن داده است. در نوشته‌اش در استخر (نقش رستم) کارهائی که برای تحکیم دین بهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار یادآور می‌شود که آذرگاههای بسیاری برپا داشته و گروههای بسیاری از مغان را به‌خدمت آنها گماشته است تا دین الٰهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به راه درست درآورده، و نیز

۱. شباهت شگفتی میان کرتیرِ زمان بهرام دوم ساسانی و ملامحمدباقر مجلسیِ لبنانیِ زمانِ شاه عباس دوم صفوی می‌توان یافت؛ با این تفاوت که کرتیر ایرانی بود و مجلسی بیگانه بود و همراه پدرش برای تبلیغ مذهب به‌ایران آمده در دربار شاه صفوی منزلت یافته بود تا رسید به‌آنجا که رسید و تبدیل به‌نخستین تصمیم‌گیر برای دین و مذهب برای ایرانیان شد و شیعه‌سازیها کرد بسیار. اسلامی که او در ایران ترویج کرد از جنبه‌های بسیاری با اسلامِ محمدی و علوی تفاوتهای اساسی داشت.

خُواتَک‌دَس - یعنی ازدواج درون خاندانی - را در طبقهٔ مغان تشویق و ترویج کرده است.[۱]

او در این سنگ‌نوشته نه تنها از سرکوب سرانِ آئین مانی و ستیزه با مذاهب مَزدایَسنَه بل‌که از فشار بر یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر می‌دهد، که همه نشانهٔ تعصب خشک و انحصارگرایانهٔ دینیِ یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است که در دنبال نابود کردنِ همهٔ ادیان و مذاهبِ غیر از دین و مذهبِ خودش است.

مذهب او برآمده از دینِ کهنِ مغانِ آذربایجانی است (مذهبِ آذری)، و او سنتها و آداب و رسوم مذهبِ خودش را آموزه‌های زرتشت می‌پندارد.

در سنگ‌نبشتهٔ او در استخر که به‌املای او توسط دبیرش «بُختَک» نگاشته شده چنین دادِ سخن داده شده است:

من، کرتیر، مؤبدان‌مؤبد، توفیق یافتم که به اِیزَدان و شاهنشاه شاپور خدمت کنم... به‌سبب اختیاری که شاهنشاه شاپور به‌من تفویض کرده بود من در زمان چند شاهنشاه در دربار شاهنشاهی به‌دین و شاهنشاه خدمت کردم. به‌عنایت اِیزَدان و شاهنشاه شاپور، من در زمان چند شاهنشاه و در مناطق گوناگونْ کارهای بزرگ و ارجمندی در راه تحکیم پایه‌های دین انجام دادم. به‌توسط من آذرگاههای بسیاری در مناطق گوناگون برپا شد، و مغانِ بسیاری به‌سعادتِ خدمت به‌دین نائل آمدند. اَهورَمَزدا و اِیزَدان از اقدامات من خشنود شدند، و اهریمن و دیوَها از گمراه کردن مردم بازماندند و پریشان گشتند. به‌خاطر خدمتهای بزرگی که من انجام دادم، شاهنشاه شاپور در تأیید اقدامات من چنین فرمود: «اقدامات تو در راه اِیزَدان و ما مایهٔ خشنودی است. همچنان به‌اقدامات سازنده و شایسته ادامه بده؛ خانهٔ دین باید که عظیم و باشکوه ساخته شود». در فرمان‌نامهٔ درباری که در زمان شاهنشاه شاپور تهیه و به‌سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده شد لقب «هیربد کرتیر» به‌من داده شد.

---

۱. خواتَک دَس که شکل امروزینش «دستِ خویش» است را به‌عربی «صلهٔ رحِم» گوئیم. در سخن از شاپور اول دربارهٔ این رسم سخنی داشتیم. این واژه که معنای فقهیش «ازدواجِ درون خاندان» است را ایران‌شناسانِ غربی «نکاح محارم» ترجمه کرده‌اند که البته نادرست است. محارم در فقه یهودی و اسلامی به‌کسانی گفته می‌شود که ازدواج با آنها در شرع یهودی و اسلامی حرام است. در ایرانِ باستانْ نکاح درون خاندانی تشویق می‌شد تا نسلها پاک بمانند. کرتیر با تشویقِ این‌گونه ازدواجها در درون طبقهٔ مغان می‌خواسته که خونِ هیچ‌کدام از طبقات دیگر جامعهٔ ایران در این این طبقه وجود نداشته باشد و خونِ مغان به‌عنوان «اهل بیتِ طاهرین» پاک بمانَد.

چون شاهنشاه شاپور رخت از این جهان بربست پسرش هرمزد به‌سلطنت رسید. شاهنشاه هرمزد مرا مورد عنایت قرار داد و بالاترین مرتبهٔ دینی را به‌من عطا کرد؛ و در دربار و سراسر کشور شاهنشاهی به‌من اختیار داد که به‌دین خدمت کنم. او لقب «کرتیر، مؤبدِ بزرگِ اهورَمَزدا» به‌من داد. من در سراسر کشور به‌خدمت دین مشغول شدم، **آذرِ ورهران** را در مناطق گوناگون برپا داشتم، و مغانِ بسیاری را به‌سعادتِ خدمت به‌دین نائل کردم. آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغانِ بسیاری به‌خدمت آنها گماشته شدند.

چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان بربست شاهنشاه ورهران (بهرام) پسر شاپور و برادر هرمزد به‌سلطنت نشست. شاهنشاه ورهران نیز افتخار بزرگی به‌من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به‌خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغانِ بسیاری به‌سعادت خدمت به‌دین نائل شدند. در فرمان‌نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه ورهران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورَمَزدا» به‌من داده شد.

چون شاهنشاه ورهران رخت از این جهان بربست شاهنشاه ورهران پور ورهران (بهرامِ دوم) به‌سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک‌دل و نیک‌اندیش و بسیار درست‌کار است. او به‌عنایت اهورَمزدا و اِیَزدان و به‌خاطر سعادتِ ابدیِ خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به‌من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به‌من اختیار داد که همچنان در خدمتِ نشرِ دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه که تا زمان او داشتم را به‌من عطا کرد. او مقام مؤبدان‌مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به‌من تفویض کرد، نظارت بر کلیهٔ مراسم دینی را به‌من واگذار کرد، ریاستِ آذرگاه بغ‌دخت اناهیتَ یعنی آذرگاهِ اَردَشَیر در استخر را به‌من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان‌مؤبدِ اهورَمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» را به‌من عطا کرد...

خدماتی که من در زمان چند شاهنشاه به‌خاطر خشنودی اهورَمَزدا و اِیَزدان برای تقویت دین مَزدایَسنَه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنینِ مَزدایَسن شامل عنایت الٰهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمتِ خشنودگرانه به‌اِیَزدان و آب و آتش و آفریدگانِ نیکِ اهورَمَزدا بیش ازپیش کمر همت بربستند و اِیَزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورَمَزدا را شاد، و اهریمن و دیوَها را پریشان و

آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوَها ممنوع و وسوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیتهای یهودان، شَمَنان، برهمنان، نسطوریان، مسیحیان، صابیّان، و زندیگان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوَها و دیوخانه‌ها و بتهاشان ورچیده شدند.

کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای ورهران در مناطق بسیاری برپا شد، مغانِ بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به‌دین حاصل کنند. شاهنشاه ورهران پورِ ورهران در فرمان‌نامهٔ شاهنشاهیْ لقبِ «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورَمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» به‌من عطا کرد.

از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودیِ اِیَزدان و اَمِشَه‌سپَنتان و به‌خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با دشواریهای بزرگی روبه‌رو شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم.

به‌فرمان شاهنشاه، به‌آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسپان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سر و سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ ازجمله در شهر اَنتیوخِیَه در کشور سوریه، در سرزمینهای فراسوی سوریه در شهر طرسوس در کشور کیلیکیه و سرزمینهای فراسوی کلیکیه در شهر قیصریه، و از کشور کت‌پتوکَه تا گلاتیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربندِ بالَسکان تا دربندِ الان، و هرجا که شاهنشاه شاپور با اسپان و مردانش تصرف کرده بود.

من جلو تاراج‌گری و تخریب را گرفتم، دست غارت‌گران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هرچه کسانی غارت کرده بودند را بازگرفتم و به‌صاحبانشان بازدادم و هرچه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم.

من دین مَزدایَسنَه را که دین حق است در سراسر کشور نشر دادم، خراب‌کاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به راه درست بازآوردم.

من، به‌عنایت اِیَزدان و شاهنشاه، آذرِ ورهران را در همه‌جای کشورِ شاهنشاهیِ ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به‌خدمت آذرگاهها گماشتم.

بسیار خواتک‌دس (ازدواجِ درون خاندانی) برگزار شد. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به‌ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموه‌های دیوَها پیروی می‌کردند، ولی در اثر تلاشهای پی‌گیریِ من دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از اِیَزدان پیروی کردند.

مراسم صدقه‌دهی و خیراتِ عامّه و دیگر مراسم دینی به‌آن‌گونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به‌یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور لقب «کرتیر، معلمِ مدرسهٔ مغان» به‌من داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه ورهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان‌مؤبد اهورَمَزدا» شدم، و در زمان ورهران پور ورهران لقبِ «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورَمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» به‌من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها، که در سنگ‌نبشتهٔ نقش رجب نیز تکرار شده است، مردی می‌بینیم خودشیفته که پرستندهٔ نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستندهٔ اهورمَزدا و ایزدانِ ایرانیان. در سنگ‌نبشتهٔ نقش رجبْ او تأکید می‌کند که هرکه نیکوکار باشد به‌بهشت و هرکه بدکار باشد به‌دوزخ خواهدرفت؛ ولی دربارهٔ خودش چنان نوشته است که به‌یقین می‌داند که اهل بهشت است. او از اقداماتی که برای سرکوب پیروان ادیان دیگر به‌کار برده بوده سخن گفته است که نشان از یک فقیه خشک‌مغزِ سخت‌گیرِ متعصب می‌دهد، و چنان اوصافی را برای خودش برمی‌شمارَد که هر ایرانیِ نیک‌اندیشی را از او متنفر می‌کند.

مشخص است که مغانِ ایرانی در زمان این فقیه متعصبِ خشک‌اندیش با تعصب و دگرستیزی آشنا شدند، و نسبت به‌ادیان غیر ایرانی شیوه‌ئی در میانشان رواج یافت که به‌کلی با سنتهای دیرینه و فرهنگِ مداراگرای ایرانیان بیگانه بود.

با قدرت‌گیریِ این فقیهِ خشک‌سرِ آذربایجانی که به‌بیماریِ خودپیامبربینی گرفتار آمده بود و خودش را ولیِ امرِ تامّ‌الإختیارِ مؤمنانِ مَزدایَسنَه می‌پنداشت، هدف خیرخواهانه‌ئی که اَردَشَیر بابکان از تشکیل طبقهٔ مغان درنظر داشت به‌ضدِ خودش تبدیل شد.

چنان‌که از نوشته‌های کرتیر دیدیم، با قدرت‌گیری کرتیر برای نخستین‌بار در تاریخ ایران سیاستِ فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیرِخودی بروز یافت. هرچند که این سیاست به‌خاطر تعارضش با روحیهٔ سازگاری و مداراگریِ سنتیِ ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به‌دنبال آورد.

در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشان‌شاه که ولی‌عهد و تا آن زمان شاهِ ناحیهٔ کابل و قندهار بود با لقب بهرام دوم برجایش نشست.

کرتیر در زمان بهرام دومْ بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بربست و کوشید که با سیاست مشتهای آهنین به‌جنگ نافرمانان برخیزد.

چنان‌که در نوشته‌اش دیدیم، اوج فعالیتهای او در زمان بهرام دوم بود.

شیوه‌های خشک‌مغزانه و دگرستیزانهٔ او مخالفتِ سپه‌داران و مغانِ مذاهب دیگرِ دینِ مَزدایَسنَه را برانگیخت. نیک‌اندیشانِ ایرانی چاره‌ئی جز رویارویی با این فقیه بداندیش و خودخواه و قدرت‌پرست نداشتند.

درپیِ اوج‌گیری نارضایتی از سیاستهای کرتیر، هرمز سیگان‌شاه ـ شاه سیستان و برادر بهرام دوم ـ با حمایت بخشی از مغان و سپه‌داران در صدد دست‌یابی به‌تاج و تخت برآمد، و نرسی پسر شاپور نیز که در زمان شاپور اول حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دست‌یابی به‌تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش به‌کنار زده شده بود نیز درصدد دست‌یابی به‌تاج و تخت بود. هردوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهبِ مهرورز و انسانیِ میترَیَسنَه داشتند.

بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به‌پسر خودش ـ این نیز بهرام ـ سپرد.

ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به‌کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت و به برخی آشوبها و نابه‌سامانیها در کشور انجامید. عوامل همهٔ این آشوبها ـ تا اندازهٔ بسیاری ـ مغانِ مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپه‌داران مناطق خویش را هم برضد سیاستهای کشورداری شاهنشاه و هم به رویاروییِ مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.

لذا، در نتیجهٔ شیوهٔ دین‌گستریِ کرتیر، در میان پیروانِ مذاهبِ سه‌گانهٔ دینِ مَزدایَسنَه اختلافات مذهبی که در سنتِ ایرانیان سابقه نداشت نیز پدید آمد و کشور را با خطرِ جدیِ ناشی از اختلافاتِ مذهبی روبه‌رو کرد.

ازسر گرفته شدنِ تجاوزاتِ رومیان و شکست خفت‌بارِ ارتش ایران

خشونتهای کرتیر و پیامدهایش که آشفتگی اوضاعِ سیاسی در کشور بود جنگهای ایران و روم را دیگرباره به راه انداخت.

شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومت‌گر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر

رخدادی که در ایران به‌پیش می‌آمد استفاده کرده مرزهای غربیِ کشورِ ساسانی و سرزمینهای اطرافِ فراتِ شمالی و میانی را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به‌بخشی از اقتدارطلبانِ ارمنستان وعدهٔ حمایت داده آنها را برضد خسرو ـ شاه ارمنستان ـ برانگیختند.

رقبیان قدرت در ارمنستان برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به‌بهانهٔ حمایت از شورشیان به‌ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت.

قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان، از راه آمیدا به‌درون میان‌رودان لشکر کشید و حران و نصیبین را به‌اشغالِ سپاهیانش داد.

بهرام دوم که گرفتار مشکلات کرتیرساخته بود، و به‌سبب محرومیت از حمایتِ بخش بزرگی از سپه‌دارانِ کشور و ناتوانیِ ارتشْ توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از شکستی در غربِ میان‌رودان از رومیان خورد مجبور شد که به‌قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خِفَّت‌باری که در سال ۲۸۳م منعقد شد سرزمینهای ارمنستان و آمیدا و حَرّان و نَصیبَین به‌دولت روم واگذار شد.

تلاشهای دویست‌سالهٔ رومیان برای دست‌یابیِ بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به‌شکستهای سخت و کشته شدنِ امپراتورانشان انجامیده بود، اکنون به‌برکت شیوه‌های غلط و خشونت‌آمیز و تفرقه‌افکنِ کرتیر و شاهِ پیروِ او و اختلافاتِ مذهبیِ دستگاههای مغانِ اقتدارطلبِ کشور به‌ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغانِ پیروِ او و دوران نابه‌سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دلِ کوه از خویشتن بر جا نهاده؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ‌نگارهٔ اَردَشیر بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکیِ کازرون). در هیچ‌کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به‌او نیست. شاید کرتیرِ مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به‌انتقال سلطنت به‌توسط فَرَه‌وشی کےخسروِ اساطیر به‌شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی‌توان به‌گونهٔ دیگری تفسیر کرد. به‌نظر می‌رسد که در اینجا ایزد آذر (ایزدِ برترِ مغانِ آذربایجان) جای فره‌وشی را گرفته باشد. ولی از حضورِ نمادِ ایزد آذر نیز در این نگاره خبری نیست.

در سنگ‌نگارهٔ استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی همانندِ تاج شاپور اول، سوار بر اسپ و شمشیر به‌دست، در میان مؤبدان مؤبد و اعضای

خانوادهٔ خودش (خاندان سلطنتی) دیده می‌شود. در این نگاره، علاوه بر مؤبدان‌مؤبد و یک مؤبدِ دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند.

در سنگ‌نگارهٔ بیشاپور، بهرام دوم حکایتِ پیروزیش در یکی از جنگها ـ که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد ـ را نقش کرده که گروهی از اسیران را به‌حضور او آورده‌اند؛ و ایران‌سپاهبد نیز در زیور و جلالِ سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمان‌دهِ اسیرشدهٔ شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است.

بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزهٔ ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می‌بینیم که با امپراتور روم در نبرد است؛ هر دو سوار بر اسپ‌اند، اسپهاشان در حال تاختن به‌یکدیگر استند و گردن به‌گردنِ شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهاشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند.

بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با به‌یاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکستِ بزرگِ ارتشِ ایران از رومیانِ متجاوز داشته‌اند را نهان دارند و گزارشِ نادرست برای تاریخ برجا نهند.

بهرام دوم در میان آشفتگیها و اختلافات مذهبی که در محافلِ دینی و سیاسی کشور جریان داشت ۱۶ سال شاهي کرد و در سال ۲۹۲ از دنیا رفت و پسرش بهرام سیگان‌شاه (شاهِ سیستان) با لقب بهرام سوم به‌جایش نشست.

اما این بهرام نیز با رقابتهائی روبه‌رو شد. پیرمردی به‌نام نرسی پسر شاپور اول برضدِ او به‌پا خاست.

این نرسی که از حمایت مغانِ مذهب ناهیدی برخوردار بود از مدتها پیشتر پیوسته درصدد دست‌یابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله یک‌چند هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود (تنها نشانهٔ سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقًا نمی‌دانیم که او در کدام نقطه از کشور سلطنت می‌کرده است).

بهرام سوم پس از شکست از نرسی به‌شرق کشور گریخت. از سکه‌هائی که از او برجا مانده است برمی‌آید که چندی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است.

این رخدادها نشان‌گر ازهم پاشیدگی کشور در اثر سیاستهای مذهبیِ کرتیر است که در صدد نابود کردنِ مذاهب دیگرِ ایرانی و همه‌گیر کردنِ مذهب مغانِ آذربایجان بوده

است.

در زمان سلطنتِ نرسی از کرتیر خبری نیست. نرسی نقشی از خودش در استخر (نقش رستم) برجا نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را -برخلاف سنت اَردَشَیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی- از دست فره‌وشی بَغ‌دخت اَناهیتَه دریافت می‌دارد؛ و این نشان‌گرِ آن‌است که او با حمایت آن بخش از مغان که پیروِ مذهب ناهیدی بوده‌اند به‌قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغانِ این مذهب دست به‌فعالیتهائی برای تسلط بخشیدن به‌مذهب خودشان زده باشند و به‌نوبهٔ خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند.

قیصران روم که از سدهٔ نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهاشان خودشان را میراث‌داران اسکندر می‌دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعاتِ مغان بود در کشورشان با مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به‌میان‌رودان را نیافتند.

مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به‌جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشاندهٔ رومیان -که نامش آتَردات (تلفظ نوینش آذرداد) و لقبش اشک سوم بود- را بیرون کردند. گالیریوس رومی به‌ارمنستان لشکر کشید. نرسی به‌حمایتِ مردمِ ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی -شامل شهبانویش که نامش را **ارسان** نوشته‌اند- به‌دست گالیریوس افتاد.

نرسی پس از آن مجبور به‌مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به‌سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان کهین (در جنوب‌شرق اناتولی) را نیز به رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به رسمیت شناخت.

اترداد نیز پس از آن به‌سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با مخالفتِ برادر و عموزادگانش روبه‌رو بود، و دربار ایران در زمان او به‌نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به‌کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به‌جایش نشست.

این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع کردند که عربها او را کشته‌اند.

آذرنرسی پسر هرمز دوم که جانشین پدر شده بود نیز پس از چند ماه ترور شد.

به‌دنبالِ این رخدادها سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود

نداشت که پا به‌میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدارطلبان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستانِ غربی و آمیدا و حَرّان و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربیِ میان‌رودان را خطر رومیان تهدید می‌کرد.

پس از آذرنرسی مغان و سپه‌داران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف افتاده بودند که نتوانستند بر سر تعیین کسی برای جانشینیِ او اتفاق نظر یابند. چند ماهی از سال ۳۱۰م کشور بی‌شاهنشاه بود.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانیِ شمال عربستان را تشویق کرد که به‌درون سرزمینهای نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرتها می‌توانست که مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آن‌که هردو با آئینهای توحیدی، ویژه با دین مَزدایَسنَه، خصومت می‌ورزیدند.

در همین فاصلهٔ زمانی، بسیاری از تیره‌های قبایل اِیاد و تَغلبِ در بیابانهای حران، و تیره‌هائی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای حنوبیِ عراقِ کنونی جاگیر شدند و برای آبادیهای آرامی‌نشینِ غرب و جنوبِ عراق آزارهائی به‌وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که عربها را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه ایجاد کرده بودند به‌درون عربستان بزند، لیکن موفقیتی به‌دست نه‌آورد.

در اوداخرِ رخدادهای یادشده یک مؤبد فرزانه و باتدبیر و نیک‌اندیش و مداراگر به‌نام **آذرپاد مِهرِ اِسپَند** به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینیِ کرتیر رسیده بود.

خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود نه تنها موجودیت کشور بل‌که امتیازات و حتّا موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان جدی و بزرگ بود که برای همگان محسوس شد و همه را به‌فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی‌ئی که خودشان درست کرده بودند افکند.

سرانجام باتدبیر شایسته‌ئی که آذرپاد مِهرِاِسپَند اندیشید مغان و سپه‌داران برآن شدند که به‌نوعی توافق و هماهنگی در تصمیم‌گیری در ادارهٔ کشور دست یابند.

از آنجا که در آن هنگام هرکدام از مدعیان سلطنت به‌یکی از جناحهای مذهبی وابسته بود، سرانِ دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند که یکی را به‌عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به‌ناچار توافق رفت که کشور را یک

شورای متشکل از سپه‌داران و مغان اداره کند.

به‌دنبال این هماهنگیِ سیاسیْ یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدانِ طراز اول و سپهبدان تشکیل شد که ریاست آن‌را آذرپاد مِهر اِسپَند برعهده گرفت. در این شورا تصمیم گرفته شد که نوزادِ هرمز دوم را شاه بنامند و سرپرستیش را به‌مادرش -شهبانوی هرمز- بسپارند. نام این نوزاد را **شاهپور** نهادند (سال ۳۱۰ م).

اما این تصمیم در خاندانِ ساسانی با موافقتِ همگان روبه‌رو نشد. یکی از پسران هرمز دوم که مدعیِ جانشینیِ پدرش بود در جنگ شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در این راه شکست یافته دست‌گیر و زندانی شد.

از این زمان برای چند سالِ آینده مغان و سپه‌داران که شورای سلطنت تشکیل داده بودند همدستانه و با همدلی به‌سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند.

فاصلهٔ میان مرگ بهرام اول تا سال ۳۱۰ که شورای سلطنت تشکیل شد دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقاهتی در ایران» دانست که به‌برکتِ آن کشور در آشوب شد، و دولت به‌نهایت ضعف رسید.

اگر کرتیر همهٔ توان خویش را در راه ذوب کردنِ مذاهب ایرانی در مذهبِ خودش به‌کار گرفته بود و نتیجهٔ اقداماتش ایجاد تفرقه و اختلاف در میان پیروان مذاهب ایرانی و ضعفِ دولت شده بود، آذرپاد مِهر اِسپَند با حمایتی که از سپهبدان کسب کرد، برخلاف کرتیر، همهٔ توانش را در راه ایجاد همدلی در میان سرانِ مذاهب مزدایَسنَه به‌کار برد و کوشید که روحیهٔ مداراگر ایرانی را به‌میان مغان برگردانَد.

مغانِ مذاهب متنازع پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور برباده‌ده که آن‌همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور بازگشت به‌شیوه‌های کشورداریِ دوران اَردَشَیر بابکان و شاپور اول است. این همدلی با تدبیرهای خیرخواهانه و کارآمدِ آذرباد مِهر اِسپَند ایجاد شده بود. اکنون آذرباد بر آن شد که با یک تدبیرِ کارآمدِ دیگر توافق مغان مذاهبِ مزدایَسنه را برای وحدتِ کامل بخشیدن به دین مزدایَسنه و از میان بردنِ هرگونه اختلاف مذهبی را به‌دست آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود، به‌تدبیر شایستهٔ آذرپاد مِهر اِسپَند به‌جستجوی راه چاره برای پایان دادن به‌اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد.

مؤبدانِ بلندپایه به‌دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظراتِ بسیار به‌این نتیجه رسیدند که باید بر سر یک دین همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبیِ کشوربربادده را به‌کنار نهند، و دست به‌هم دهند و کشور را به‌شکوه دوران اَردَشَیر بابکان و شاپور اول برگردانند.

بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای مذهبِ مغان

چون‌که پاس‌داری از آئین مَزدایَسنَه سرلوحهٔ برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیرشده و مورد اتفاق همگان برای دین رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی برای همیشه از میان برود. این مسئولیتِ مهم را نیز آذرپاد مِهر اِسپَند بر دوش خودش گرفت.

پیش از این دیدیم که مؤبد تَن‌سَر به‌فرمانِ اَردَشَیر بابکان نسخه‌های پراکندهٔ جزوه‌های اوستا که نزد برخی مغان و هیربدان نگاه‌داری می‌شد را از نقاط گوناگونِ کشور گردآوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخهٔ رسمیِ اوستا تهیه کرد. از روی این نسخه چندین نسخه تهیه شده به‌مراکز دینی مهم همچون شیز در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی در سیستان و خراسان و خوارزم و تپورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان برای تعلیم دین بود.

نسخهٔ تَن‌سَر به‌چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علتِ این امر تأویل‌بردار بودنِ زبانِ کهنه‌شده و متروک‌ماندهٔ اوستا بود که به‌هر مؤبدی امکان می‌داد بنابر باورها و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرِ خودش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف‌شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای مردمِ مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقهای مذاهب مزدایسنه بنا به‌سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقهٔ خودش آن‌را تفسیر و تأویل می‌کرد.[۱] بعلاوه چون‌که سیاستهای تفرقه‌افکنانهٔ مؤبد کرتیر با مغانِ ایران کاری کرده بود که فقیهانِ هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به‌مذهب خویش به‌عنوان دین

۱. موضوع اختلاف مذهبی در زمان اَردَشَیر بابکان نیز به‌پیش آمد و سبب بروز اختلاف نظرهائی میان مؤبدان تپورستان با اَردَشَیر شد، که جلوه‌ئی از آن در سند معروف به‌نامهٔ تَن‌سَر بازتاب یافته است.

رسمی بودند، و درنتیجه در راهِ تسلط دادن به‌مذهب خویش در کشور تلاش می‌کردند، و در این‌راهْ تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی آموزه‌های مذاهب آذری، ناهیدی، و میترایی بود، و به‌آنها رنگ آموزه‌های زرتشت داده شده بود.

درنتیجهٔ این رخدادِ بی‌سابقه، مغانِ مذاهب مختلف در برابر یکدیگر به‌صف‌آرایی درآمده بودند. این صف‌آرایی به‌نوبهٔ خود به‌درون ارتش و دستگاه تصمیم‌گیر سیاسی نیز راه یافته بود، و چنان‌که گفته شد، فتنه و آشفتگی سیاسی و ضعف دولت و مصیبتهای ناشی از آن را به‌دنبال آورد.

اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم و به‌تدبیر آذرپاد مِهر اِسپَند و نیروی برخی از سپه‌دارانِ خیرخواه در میان فقهای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تَجَلّی یافت. آذرپاد مِهر اِسپَند در مقام ریاست عالیهٔ دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند تا کشور درآینده شاهد بروز اختلافات مذهبیِ شبیه دوران کرتیر نباشد. او از رخدادهای دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهبِ برخاسته از دین ایرانی به‌وحدت برسند و یک دین همگانی که همهٔ مذاهب را در یک بوته گرد آوَرَد در کشور شکل بگیرد.

شاید اتخاذِ لقبِ **آذرپاد مِهر اِسپَند**، که نشان‌گر تجمع دو مذهبِ برترِ کشور -آذری و میترایی- در او می‌بود، از روی تعمدی و نظر به‌هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می‌خواسته که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و به‌هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد دست یابد. نام و لقبِ او نشان می‌دهد که از همان قبیلهٔ کهنِ آترپاتیکان و اهل آذربایجان بوده است. پس ما باید انتظار داشته باشیم که او درصدد بوده که مذهب مغان آذربایجان را به‌دین زرتشت تبدیل کند. چنین هم شد، و احکامِ عبادیِ اوستای بازتدوین‌شده به‌ریاستِ او بازتاب‌دهندهٔ احکامِ عبادیِ مذهب مغانِ آذربایجان بود، و با پاک‌دینِ مَزدایَسنَه فاصلهٔ آشکار و چشم‌گیری داشت.

او پس از به‌دست آوردنِ همدلیِ همهٔ مؤبدانِ کشور، هیأتِ خبرگانِ دینِ مَزدایَسنَه تشکیل داد که بلندپایه‌ترین فقیهانِ مذاهبِ مَزدایَسنَه عضو آن بودند. وظیفهٔ این هیأت تفسیر اوستا و تهیهٔ نسخهٔ مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به‌یک عبارت می‌توان گفت که وظیفهٔ این هیأت تهیهٔ تفسیری از اوستا بود که هرسه مذهبِ مَزدایَسنَه (آذری، ناهیدی،

میترایی) را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از میان ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند.

این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مؤبدان وجود نداشت، و می‌بایست به‌هر بهائی شده باشد انجام می‌گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می‌رفت و امور کشور سر و سامان می‌گرفت.

کار تفسیر و تدوین اوستا وقت درازی گرفت و اعضای هیأت سالها روی این امر مهم کار کردند. در مواردی کار بر سر تفسیر بندهائی از اوستا چنان دشوار می‌شد که فقیهان با نوعی بن‌بستِ اختلاف‌انگیز مواجه می‌شدند. هرکدام از فقیهانِ مذاهبِ مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میترایی، برآن بودند که آموزه‌های مذهب خودشان را به‌عنوان آموزه‌های زرتشت در اوستا جای دهند. بسیاری از عقاید و باورهائی که برخی از مؤبدان ارائه می‌کردند برای برخی دیگر پذیرفتنی نبود و بر سر اینها جدالهای لفظی برپا می‌شد. برخی از متون مذهبیِ موجود یا تفسیرها چنان بود که نمی‌توانست مورد اتفاقِ همگان قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حلْ استمداد از خدای بزرگ بود، و به‌نظر می‌رسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و دربارهٔ ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آن‌که این موضوع را به‌ذهنمان نزدیک‌تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهبِ متعارضِ مسلطِ اسلامی در زمانِ ما) چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آن‌را حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می‌گوید یا سنی. نه قرآن و نه هیچ‌کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی است نمی‌توانند که در این‌راه کمکی برای از میان برداشتنِ اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و می‌توان آن‌را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمّالٌ ذو وُجوهٍ)؛ فقهای هرکدام از این دو مذهبِ اسلامیْ قرآن را به‌تناسبِ باورهای مذهبی خودشان تأویل می‌کنند. بر سر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه ژرف‌تر است. هرکدام از شیعه و سنی به‌تنها آیه‌ئی که در قرآن دربارهٔ چه‌گونگیِ وضو گرفتن هست استناد می‌جویند، ولی هرکدام به‌گونه‌ئی وضو می‌گیرد که برای دیگری نادرست و باطل به‌شمار می‌رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نمازِ هرکدام به‌نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند.

برسر اوقات نماز نیز اختلاف به‌همین‌گونه است؛ زیرا شیعه سه‌وقت اذان می‌گوید و سه‌وقت نماز می‌خوانَد، و سنی پنج وقت اذان می‌گوید و پنج وقت نماز می‌خوانَد. حتّا در چه‌گونگیِ نماز خواندن نیز اختلافِ شدید هست. از این‌رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به‌ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این امر یک رخداد مصلحتیِ زودگذر است؛ و چون امامتِ هیچ‌کدام از امامان جماعتِ این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هرکدام از دو طرف که پشتِ سرِ دیگری نماز بخواند باید که نمازش را قضا کند. این از آن‌رو است که وقتی پیش‌نماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنان‌که گفتیم، وضوی هرکدام از سنی و شیعه به‌نظر طرف دیگر باطل است.

تلاشهای همهٔ مصلحان دینی در کشورهای موسوم به‌جهان اسلامی که در دو سدهٔ اخیر می‌خواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحانِ سنی می‌گفته‌اند که شیعه باید به‌نفع باورهای سنیان از پاره‌ئی از باورهاشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز می‌خواسته‌اند که سنیانْ تابع فقه شیعه (آن‌چه که فقه اهل بیت می‌نامند) شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچ‌کدام از دو طرف حاضر نمی‌شده و نمی‌توانست که به‌خاطر دست‌یابی به وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشد.

همهٔ حوزه‌های فقهی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می‌گویند و هرکدام با یقین به‌درستیِ مذهب خودش این عقیده را ابراز می‌دارد که مذهب او تنها «مذهب حق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید که از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می‌کند. علت اصلی این تعصب آن‌است که هرکدام از حوزه‌های فقاهتی در هرکدام از این دو اسلامِ متعارض با مطلق قرار دادنِ این باور که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعهٔ متون مذهبی خویش است و کمتر به‌مطالعهٔ عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و درنتیجه هرکدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به‌خودش حق می‌دهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعهٔ عمیق نیستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به راه درست (به‌مذهبِ ما) بازآیند و مسلمانانِ خوبی شوند. اگر هم کسی از فقهای این دو مذهب درصدد مطالعه در متون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل

به‌آن بطلان آن مذهب را به‌اثبات برساند (کاری که هم اکنون مدارسِ قدیمهٔ موسوم به‌حوزهٔ علمیه در قم دربارهٔ متونِ اسلامیِ غیرِ شیعی می‌کنند). تلقینهائی که رهبرانِ هرکدام از مذاهب به‌خودشان می‌کنند مزید برعلت می‌شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد.

عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش «الفَرقُ بینَ‌الفِرَق» پس از آن‌که کلیهٔ مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب خودش) را با دلائل و براهین می‌کوبد و ثابت می‌کند که همه برباطل‌اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقهٔ ناجیه» با دلائل و براهین ثابت می‌کند که مذهب «سنت و جماعتْ» تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید که این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. چند سده پس از او یک فقیهِ دیگرِ عربْ کتابی به‌نام «احقاقُ الحق» نوشته و با دلائل و براهین واضح اثبات کرده که تنها فرقهٔ ناجیه پیروان «مذهب اهل بیت» (شیعیان دوازده امامی) استند و دیگران همه بر باطل استند.

زمانی به‌پیشنهاد جامع الازهر و شیخ شلتوت -رئیس وقتِ الازهر- موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به‌میان کشیده شد و مرکزی نیز به‌نام **دارالتقریب** (یعنی مرکزِ نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقاهتی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون‌که هرکدام از فقهائی که در این مرکز شرکت می‌کردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هائی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هائی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنیان باید که از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به‌جائی نرسید و شقاقِ مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت.

امروز «حنبلی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «حنبلی»ها را، و هردو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. حنبلی‌ها که در ایران «وهابی» نامیده می‌شوند همهٔ مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاهِ صحابه» که مرکز آن پاکستان است و نوترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب حنبلی است سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همهٔ تلاشش بر آن‌است که شیعیان را از تشیّع بازداشته به‌مذهب خودش درآورد و -به‌خیال خودش- مسلمان کند، و به‌همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایرانِ خودمان نیز جماعتی وجود دارد که شیعهٔ

سنی‌ستیز است و به‌همهٔ سنی‌ها انگِ «ناصبی» می‌زند؛ و چنان‌که می‌دانیم در زمان ما دهها فقیهِ ایرانیِ اهلِ سنت در درونِ ایران و نیز گریخته به‌پاکستان توسط جوخه‌های ترورِ مخفی این گروه ضدسنی به‌اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقهای سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همهٔ سنیان ایران ـ به‌خیال اینها ـ مسلمان و شیعه شوند.

طالبانِ حاکم بر افغانستان با شیعیانْ سر ستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و درخور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساط حاکمیت آنها از دستشان برآید می‌کنند. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی دربارهٔ مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبیِ متنازع در اسلام به‌دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی که هردو اهلِ تشیعِ جعفری استند نیز در حد تکفیرِ متقابلِ اعلان‌شده است؛ و چنان‌که می‌دانیم، تدوین‌کنندگانِ قانون اساسی جمهوری اسلامیِ حاکم بر کشورمان مذهب اسماعیلی را در ایران به‌رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند.

اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از سدهٔ سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقیهان تعصب‌گرای این مذهبها و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت.

امروز اگر ما بخواهیم با توجه به‌گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهبِ موجودِ مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ دوازده امامی؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ‌کدام از این سه اسلام با دو اسلامِ دیگر سرِ سازگاری ندارد و نخواهد داشت؛ و هرکدام در آرزوی نابود کردنِ اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش است.

ولی هرکدام از این «اسلام»ها هم در درون خودشان به‌فرقه‌ها و نحله‌هائی تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت؛ چنان‌که شیعیانِ وَلایی (پیروان ولایت فقیه) در ایران با شیعیانِ غیرِ ولایی که ولایت فقیه را بدعت و انحراف از تشیع می‌شمارند مخالفتی در حد آرزوی نابود کردنِ آنها را دارند، و چون‌که قدرت سیاسی در دستشان است در این سالهای اخیر چند فقیه شیعه را نابود و چند تن را نیز خانه‌نشین کرده‌اند.

هرکدام از پیروان مذهبهای متنازعِ اسلامی متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به‌آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به‌اثبات می‌رسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را چندان عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آن‌که شخصیت پرقدرتی همچون آذرپاد مِهر اِسپَند در خاورمیانه ظهور کند و به‌نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردَوی‌راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورَد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیهٔ دراز را ازآن‌رو آوردم تا وضعیتی که در پایانِ سدهٔ سوم و دههٔ آغازینِ سدهٔ چهارم مسیحی در کشورمان گریبان‌گیرِ مغانِ مذاهب مَزدایَسنَه بود را تفسیر و به‌ذهنِ خواننده نزدیک کرده باشم. مغانِ متولیِ سه‌مذهب مَزدایَسنه در ایران چنین وضعیتی داشتند که اکنون فقیهان متولیِ مذاهبِ متنازعِ اسلامی دارند.

آذرپاد مِهر اِسپَند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، برای آن‌که بر سر تفسیرها همدلی به‌دست آید، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همگان تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل تفسیرهای اختلاف‌انگیز به‌درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راهِ درست را در برابر همگان بگذارد. به‌این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغِ برجسته را از میان خودشان برگزیدند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر پنداشته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص و تقوایش اتفاق نظر داشتند به‌عنوان داورِ نهایی تعیین شد. او مؤبد **اردَوی‌راج** نام داشت. مغانِ عضو هیأت به‌صلاحیت اَردَوی‌راج اعتراف داشتند و به‌توافق رسیدند که دربارهٔ مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوریِ او مقبول خواهد بود.[۱]

اردَوی‌راج به‌اعتکاف نشست و مغانِ هیأت تدوین اوستا هر بار که اختلاف نظرشان بر سرِ متن یا موضوعی با بن‌بستی روبه‌رو می‌شد آن‌را بر اردَوی‌راج عرضه می‌کردند؛ اردَوی‌راج آن‌را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حالت دعا و خلسه و نیایشِ او به‌جهانِ ملکوتِ فره‌وشیها سفر می‌کرد حل مسئله را در رؤیایش از فره‌وشی زرتشت در عالَمِ فروشیها دریافت می‌کرد و پاسخ درست را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها

۱. اردَوی‌راج نامه، ۱/ ۳۳.

بر طبق نظر او عمل می‌کردند.

این شگردِ بسیار ماهرانه که یکی از ترفندهای همیشگی فقیهانِ تاریخ برای به‌کرسی نشاندن سخن و ادعای خودشان است، هرچه بود و هر شکلی که داشت، بخردانه‌ترین راهی بود که در آن شرایطِ حساس به‌دادِ مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از میان می‌برد و سبب می‌شد که آنها بیشینهٔ باورها و آداب و رسوم و آئینهای مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به‌عنوان آموزه‌های زرتشت وارد اوستای نوین کنند.

متنی که به‌این‌ترتیب در خلال چند سال تدوین و **زَندِ اَوِستا** (تفسیرِ اوستا) نام گرفت در بر گیرندهٔ همهٔ مذاهب ایرانی بود؛ بعلاوه کلیهٔ اساطیر ایرانی به‌عنوان داستانهای دینی در این متن گردآوری شده بود. بخشی از این متن نیز داستانهای تاریخیِ گذشته‌های دورِ ایرانیان و متعلق به‌ماقبلِ ماد بود که در اوستای زمان مادها تدوین شده بود. این متنِ بزرگ که توسط گروه بزرگی از مغان و حقوق‌دانان و دانش‌وران و تاریخ‌شناسان و پزشکان و ریاضی‌دانان و ادیبان تدوین شد دائرةُ المعارفی بود که همهٔ معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتّا فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را در بر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنابر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. این کتابِ بزرگ به‌تعبیری دانش‌نامهٔ بزرگ ایرانیان بود که برای سه سدهٔ آینده اساس کار حوزه‌های فقهی و دینی در سراسر کشور قرار گرفت.

البته فقط بخشی از این کتابِ بزرگ را اوستای کهن تشکیل می‌داد. کوچکترین بخش این اوستا نیز گاتَه‌ی زرتشت بود که به‌آن سبب که همهٔ مؤبدان از دوران باستان تا زمان ساسانی ازبر می‌کرده‌اند دست‌نخورده مانده بوده و در زمانِ مورد بحثمان وارد اوستای ساسانی شده است تا برای ما بماند.

کاری که هیأت خبرگانِ تفسیر و تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزش‌مند بود؛ زیرا یک وحدتِ دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همهٔ مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مَزدایَسنَه و حاویِ کلیهٔ معتقدات و آئینهای ایرانیان، از آذری گرفته تا میترایی و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به‌عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

همان‌گونه که اوستای دوران هخامنشی پس از لشکرکشی اسکندر نابود شد، اوستای ساسانی نیز پس از سلطهٔ عرب بر ایران از میان رفت، و پراکنده‌هائی از آن که در دست

مؤبدان مانده بود در زمان هارون و مأمون عباسی توسط یک مؤبد پارسی در کتابی به‌نام **دین‌کرد** گردآوری شد؛ ولی یک نسخه از بخشی از اوستای ساسانی نیز در کاوشهای اخیر در پارس به‌دست آمده است که بخش کوچکی از آن اوستای بزرگ است. این نسخهٔ ناقص از اوستا برای پژوهش‌گرانِ تاریخ دینِ ایرانی از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است.

مسعودی نوشته که اوستا شامل ۲۱ نسک است، و هر نسک در ۲۰۰ صفحه است. خطی که با آن نگاشته شده است «دین‌دبیره» نامیده می‌شود، و عدد حروف و اصواتش ۶۰ تا است، و هر حرف و صوتی شکل متمایزی دارد.[۱]

منظور مسعودی از اوستا همین دین‌کرد است که در زمان مأمون تدوین شده بوده است.

از ۲۱ نسکِ دین‌کرد نیز در آینده بخش بزرگی مفقود شده و نسکهای ۷ و ۸ و ۹ برای ما مانده است. اکنون آنچه از اوستا در دست است بخش کوچکی از اوستای ساسانی است.

بخش تاریخِ داستانی اوستای ساسانی که بازماندهٔ روزگاران دیرینه و روزگارِ مادها بود و در اوستای ساسانی گنجانده شد نیز در اوائل خلافت عباسی توسط ایرانیان بازنویسی شد، سپس بر مبنای آن چند شاهنامه به‌زبان پارسی تألیف شد. آن متونِ بازنویسی شده و آن شاهنامه‌ها نیز در دوره‌های بعدی که ایران به‌دست تورکانِ مهاجم افتاد از میان رفته است، و از میانِ آنها شاهنامهٔ فردوسی که آخرینشان بوده برای ما مانده است.

اردَوی‌راج‌نامه، اخلاق‌نامهٔ مزدایَسنان

ما وقتی شگردهائی که مؤبد اردَوی‌راج در راه ایجاد وحدتِ نظر بر سر تفسیر اوستا به‌کار برد را از نظر می‌گذرانیم متوجه می‌شویم که او یک مؤبد مَزدایَسنِ حقیقی و آزاداندیش و مداراگر و تبلیغ‌گرِ مدارا با عقاید غیرِ خودی بوده و کوشیده که مؤبدان را به‌آموزه‌های اصلی زرتشت که همانا احترام به‌همهٔ ادیان و مذاهب و عقاید بود بازگشت بدهد و متوجه انحرافاتی کند که تا کنون گرفتارش بوده‌اند؛ و این‌را در کتابچهٔ موسوم به **اردَوی‌راج‌نامه** می‌بینیم.

داستان معراجِ روحِ اردَوی‌راج به‌عالَمِ فرَه‌وَشیها به‌همراهی و راهنماییِ **سروش** مقدس و دیدار او از عالَمِ فرَه‌وَشی و ارواح نیکان و بدانِ پیشینه و مشاهدهٔ عرش و کرسی و ملکوتِ

۱. التنبیه والاشراف، ۹۶.

آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و دیدار با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعهٔ کوچک داستانیِ دینی‌اخلاقی تحریر شد که اردَوی‌راج‌نامه (کتاب اردوی‌راج) نام گرفت. در این کتابچه از زبان او حکایتهای سفر روحانیش به‌عالَمِ فرَه‌وَشی به‌شیوهٔ دل‌چسپی نگاشته شده است.

اردَوی‌راج‌نامه در حقیقتِ خویش اخلاق‌نامهٔ دین مَزدایَسنَه است که در اوائلِ سلطنتِ شاپورِ دوم به رشتهٔ تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن‌را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید کرده است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده است، و آموزه‌های اخلاقیِ دینیِ امروزین نیز چندان چیزی برآن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سدهٔ سوم مسیحی در ایران و در آئین مَزدایَسنه شناخته نبود. نخستین کس که این موضوع را مطرح کرده بود مانی بود که می‌گفت پیش از آن‌که به‌سن ۱۲ سالگی رسیده باشد دوبار به‌آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به‌او نشان داده شده است. مانی می‌گفت که دوتا از فرشتگانِ درگاه پروردگار آمده و او را با خود به‌آسمان برده و ملکوت آسمانی را به‌او نشان داده‌اند. اکنون اردوی‌راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دست‌کاری و متناسب با ارزشهای فرهنگِ ایرانی دربارهٔ خودش تکرار کرد.

در اردَوی‌راج‌نامه آمده که او که به‌همراه ایزد سروش و ایزد آذر به‌آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بی‌آن‌که هیچ جسمی یا شکلی را به‌چشم ببیند (زیرا خدا در آئین مزدایسنه جسم ندارد و به‌چشم دیده نمی‌شود) کلام الٰهی را از منبع نور شنیده و اهورَمَزدا به‌او الهام کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به‌عالَمِ انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به‌نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند.

گفته شده که وقتی انسانِ نیکوکاری می‌میرد روحش تا سه روز بر بالینش می‌نشیند و همواره این جملهٔ گاتَه را تکرار می‌کند: «خوشا به‌حال کسی که خوشی خویشتن را در خوش‌بخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن می‌جوید». در بامداد روز چهارم، ایمان و عمل صالحش به‌شکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در جهان ندیده است و نخواهد دید در برابرش ظاهر می‌شود و می‌گوید: «من که چنین زیبا و دل‌کش و خوش‌بو استم که بوی خوشم همهٔ عالم را فراگرفته

است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو استم».

اردَوی‌راج در سفر ملکوتیش جایگاهِ **همشتگان** (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و فرَه‌وشیهای جمعی از انسانهای از دنیارفته در آن گرد آمده بودند که همه یک‌سان و به‌یک حالت بودند. به‌او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا هم‌اندازه بوده است و نه به‌بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به‌دوزخ در خواهند افتاد که رنجِ بی‌پایان بکشند، بل‌که در همینجا خواهند ماند.

در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که همانند اختران می‌درخشیدند و تاجهای درخشنده بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند. به‌او گفته شد که اینها در عین این‌که در زندگی‌شان مَزدایَسن نبوده‌اند، و نه نماز مزدایَسنان را خوانده نه گاتَه‌ی زرتشت را تلاوت کرده و نه شاه شده بوده‌اند، و نه ازدواجِ خواتک‌دس کرده‌اند، ولی کارهای نیکِ بسیار انجام داده‌اند، و به‌سبب آن‌که پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به‌این مقام ارجمند نائل آمده‌اند.

سپس او را به‌عالَم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالَم نیز مردمی را مشاهده کرد که همچون ماهتابْ می‌درخشیدند. به‌او گفته شد که اینها نیکوکارانی‌اند که مَزدایَسن نبوده‌اند و نماز مزدایَسنان را نخوانده و گاتَه‌ی زرتشت را هم تلاوت نکرده‌اند و ازدواج خواتک‌دس را انجام نداده‌اند، ولی به‌سبب آن‌که در دنیا نیکوکار بوده‌اند به‌چنین جایگاهِ ارجمندی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به‌سر خواهند برد.

پس از آن اردَوی‌راج را به‌عالم خورشید بردند که عالمِ بهترین کردار نیک و اَعلیٰ عِلِّیّین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکوکردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تختهای زرین آرمیده بودند و تاجهای زرین جواهرنشان برسر داشتند.

سپس او را در مقامهای گوناگونِ بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به‌سبب خوش‌رفتاری با شوهر و حفظ ناموس، و به‌سببِ خوب اداره کردنِ خانه و فرزندان، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گران‌بها و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به‌سبب آن‌که آب را نه‌آلوده بودند و از درخت و

گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورَمَزدا استند به‌نیکی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. او مَزدایَستانی که پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جایگاههای گوناگونِ بهشت دید که در نازِ نعمت بودند. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را ازبر کرده مراسم دینی را طبق رهنمودِ زرتشت رهبری کرده بودند. سپاهیان و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیبِ گرگ و جانورانِ درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به‌موقع به‌آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانورانِ درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دِه‌خدایان و بزرگانِ روستایی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پربار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مُدَرّسان و مربیان، میانجیهای خیراندیشی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد آشتی و همدلی در میان مردم و از میان بردن اختلافات مردم بوده‌اند،... همهٔ اینها را اردَوی‌راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردَوی‌راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و رنجهای سخت و در آتشِ سوزنده و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگانِ دیوشکل گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی‌شان به‌مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می‌بردند و گزندگان و درندگان به‌آنها نیش می‌زدند و آنها را می‌دریدند و پندار و گفتار و رفتار و کردارِ بدِ هرکدامشان به‌شکل یک زن دیوشکلِ بدچهره و مهیب و هول‌ناک که به زشتیِ او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می‌داد و به‌او چنین می‌گفت:

آیا به‌یاد داری که وقتی می‌دیدی کسی فرمانهای خدا را انجام می‌داد و مواظبِ آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می‌کرد و کارهای نیک انجام می‌داد تو بد می‌کردی؟ آیا به‌یاد داری که وقتی می‌دیدی کسی به‌دیگران نیکی می‌کند و او را در خانه‌اش مهمان می‌کند و غریبان و راه‌گذران را به‌خانه‌اش می‌برَد و نان می‌خوراند و در پناه می‌گیرد و هدایا به‌دیگران می‌بخشد تو دربِ خانه‌ات را بر روی مهمان و مسافر و راه‌گذر می‌بستی تا کسی برتو وارد نشود و مهمانت نگردد؟

اردَوی‌راج جوانکی را در دوزخ دید که اژدهائی از سوراخ مقعدش فرو می‌رفت و از

دهانش بیرون می‌آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می‌رفتند و او را می‌گزیدند و نیش می‌زدند. به‌او گفتند که این در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او لواط کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی‌کشیدند، و او در این شکنجه درد می‌کشید. به‌او گفتند که این مرد وقتی زنده بوده یک آدم بی‌گناه را کشته است. مردی از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می‌کرد و پوستِ سر و روی خودش را با چنگالش برمی‌کند. او مردی بود که وقتی زنده بوده در پشت سر دیگران سخنِ ناروا می‌ساخته و میان مردم اختلاف می‌افکنده است. مردی را به‌اردَوی‌راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، و سطل را از خاک و خاشاک پر می‌کرد و به‌میزان می‌زد و می‌خورد، و این کار را پیوسته ادامه می‌داد. به‌او گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می‌کرده و پیمانه و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروشِ کالا به‌مردم گول می‌زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می‌کرده تا وزنش زیاد شود، و گران‌فروشی می‌کرده است. حاکمِ ستم‌کاری را دید که در دنیا مردم را به‌ناحق مجازات می‌کرده است و اکنون در میان شعله‌های آتش آویزان بود و مارها و انواع درندگان به‌او حمله می‌کردند و آزار می‌دادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده او را پاره‌پاره می‌کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. مردی را دید که بر روی تختِ خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می‌رفتند و در این‌حال مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده به‌او نیش می‌زدند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به‌نیازمندان بی‌توجهی کره بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر لبان و زبانش نیش می‌زد. به‌او گفتند که این مرد عادت به‌دروغ‌گویی داشته است. مردی که در دنیا مزدِ کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می‌کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسانِ مرده بود. آدم دشنام‌دهنده و بدزبانی را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می‌رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سببِ بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهیِ دروغی حقی را از دیگری ضایع کرده بود، مرد شهوت‌رانی که در راهِ برآوردن امیال نفسانیش دست به‌کار ناشایسته زده بود، مرد حریصی که برای گرد آوردنِ مال از راه حرام کوشش به‌کار برده بود، مردی که نشانهٔ سامانِ (مرزِ) زمینِ کسی دیگر را جابه‌جا کرده بود تا بخشی از آن زمین را ضمیمهٔ زمینِ خودش

کند، مأمور مالیاتی‌ئی که با پیمایشِ غلطِ زمینهای کشاورزیْ مالیاتِ سنگین و ناحق بر کشاورزان مقرر کرده بود، مردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها را او دید که در زیر شکنجه‌های گوناگون بودند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی‌شد.

داستان اینها را نیز اردَوی‌راج به‌تفصیل آورده است.

او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهاشان آویزان بودند و مار و کژدم به‌تنشان نیش می‌زدند. به‌او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا به‌شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده تن به زنا داده بوده‌اند.

زنی را دید که همواره جامهای پر از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به‌خوردش می‌دادند و او شیون می‌کرد و شکنجه می‌شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

چنان‌که می‌بینیم، اردَوی‌راج هم به‌مؤبدان هم به‌سیاست‌مردان و هم به‌عموم مردم تلقین می‌کند که عمل صالح آن نیست که انسان از دین مزدایَسنَه پیروی کند، بل‌که عمل صالح با کارهای شایسته و خدماتی که یک انسان انجام می‌دهد تعیین می‌گردد؛ و چه بسیار کسان که نه مزدایَسن بوده و نه از دین مَزدایَسنه و از کتاب زرتشت خبر داشته‌اند و نه خدای مزدایسنان را پرستیده‌اند ولی به‌بهشت رفته‌اند و از نعمتهای بی‌پایان و جاودانی برخوردارند.

مجموعهٔ نیکیها و بدیها ـ به‌آن‌سان که در گاتَه بیان شده بوده ـ را نیز اردوی‌راج در این کتابچه با زبان خاصی به‌ایرانیان شناسانده است.

در اردَوی‌راج‌نامه موضوعی به‌چشم می‌خورد که در هیچ دین دیگری جز دین مَزدایَسنَه وجود ندارد. اردَوی‌راج که خود یک مغ بلندپایهٔ مَزدایَسن است تصریح می‌کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مَزدایَسن نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده‌اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به‌همین‌سبب وارد بهشت شده‌اند.

معنای این گفته آن‌است که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بل‌که در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و عر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت.

مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مَزدایَسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتمًا به‌دوزخ خواهد رفت و در شکنجهٔ جاودانه خواهد

زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد خواهد رفت.

همین جنبه از آموزه‌های زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را پدید آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به‌خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به‌یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. این‌که در سروده‌های عرفانی پارسی این‌همه از همسانیِ دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که آنچه انسان انجام می‌دهد یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید.

منظور آن‌که اردوی‌راج با نوشتن این داستانهای دل‌کشِ آسمانی می‌خواسته به‌ایرانیان بیاموزاند که آنچه نیک و بد است پندار و گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسانِ نیک‌اندیشِ مَزدایَسن نباید که میان انسانها به‌خاطر داشتن ادیان و مذاهبِ دیگر تبعیض قائل شود؛ بل‌که آنچه مایهٔ تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بدِ آنها است؛ وگرنه یک انسان، به‌حیث انسانِ پیرو یک دین یا مذهب، نه به‌خودیِ خود نیک است و نه بد است. بسا مَزدایَسنان که به‌دوزخ خواهند رفت؛ و بسا غیرِ مَزدایَسنان که به‌بهشت خواهند رفت؛ و منِ اردَوی‌راج این‌را به‌چشم خودم در جهانِ فره‌وَشیها (عالَمِ اَرواح) دیده‌ام.

چنین تلقینی می‌توانست که در پرورش اخلاقی مغان و هیربدان و سیاست‌مردان و ارتشیان و کارمندان دولتی و همهٔ ایرانیان، و بازگرداندن توجه آنها به‌آموزه‌های زرتشت، بسیار اثرگذار باشد؛ و چنین هم شد.

آذرپاد مِهر اِسپَند که با اقدامِ کارآمدِ بسیار بخردانه‌اش دین ایرانی را به وضعیت پیشنه برگرداند و آثار زیان‌آورِ اقداماتِ کرتیر را از میان برد نیز برخی جزوه‌های اخلاقی تدوین کرد تا راه و روشِ درستِ دین‌داری را به‌ایرانیان بیاموزد. یکی از نوشته‌های او جزوه‌ئی است که اندررنامهٔ آذرپاد مِهر اِسپَند نام دارد و بخشی از آن برای ما مانده است، و من در اینجا ترجمهٔ گزیده‌هائی از آن‌را می‌آورم.

گزیده‌ای از اندرزنامهٔ آذرپاد مِهر اِسپَند

کار امروز را به‌فردا وامگذار، زیرا چه بسا که فردا نتوانی آن کار را انجام دهی.

همیشه بکوش که راست‌کردار و راست‌گفتار باشی، هیچ‌گاه از نیکوکاری روگردان مشو، و بدان که تنها چیزی که شایستهٔ انسان است راستی و نیکوکاری است.

هیچ‌گاه فکر انتقام را به‌ذهنت راه مده حتّا اگر که اسیر دست دشمن شوی. به‌یاد داشته باش که انتقامْ سببِ آزار و رنجش و تباهی می‌شود، و دردی که به‌سبب حسن انتقام به‌قلب خودت وارد می‌کنی درمان‌پذیر نخواهد بود.

هیچ‌گاه خشم خود را با انتقام‌گیری از دشمن فرو مَنِشان. یاد بگیر که چه‌گونه خشم خویش را مهار کنی و فکر انتقام را از سر بیرون کنی. بدان که کسی که دست به‌انتقام می‌زند روزی خواهد رسید که عبور از پل تلافیِ انتقام برایش دشوار خواهد بود.

در دادگاه و پیش‌گاهِ دادورز (قاضی)، چه شاکی باشی و چه مشتکی، جز حقیقت و راستی مگو. حقیقت و راستی به‌وجدان آرامش می‌دهد. با آوردن گواهِ عادل است که انسان از کیفرِ ناروا می‌رهد. کسی که برای خودش گواهی ناحق ارائه کند فرجام ناشایستی در آخرت خواهد داشت.

در خورد و نوشت همیشه حد میانه را مراعات کن که تا عمر دراز یابی. رعایت حد میانه در خورد و نوشْ تن را سالم نگاه می‌دارد، همچنان که مراعات حد میانه در گفتارْ روح را سالم نگاه می‌دارد.

به‌جای آن‌که در فکر بزرگ نشان دادن خودت باشی بکوش که روحت را بزرگ کنی. کسی که در فکر بزرگ نشان دادن خودش باشد به‌تعادلِ روحی روانیِ خودش آزار می‌رساند.

زنتان را از میان خویشان نزدیکِ خودتان انتخاب کنید تا دودمانتان استحکام یابد. بسیاری از دردسرها و گرفتاریهائی که بندگان خدا دچارش شده‌اند ناشی از آن بوده که دختران را به‌پسران بیگانه داده‌اند یا دخترانِ بیگانه را برای پسرانشان گرفته‌اند. این‌گونه بوده که دودمانها از میان رفته‌اند.[1]

به مسافرانِ راه‌گذر نیکی و کمک کن. به‌یاد داشته باش که خودِ تو نیز شاید روزی در دیارِ بیگانه راه‌گذر شوی و چشم‌داشتِ نیکی دیدن از دیگران داشته باشی.

کسی که بخشندگی می‌کند پاداش هم می‌گیرد، و پاداشی بیش از آنچه که داده است خواهد گرفت.

---

۱. این عبارتها توصیهٔ اکید به ضرورتِ پابندی به‌رسمِ خواتَک‌دس است و تفسیری روشن نیز از این رسم به‌دست می‌دهد که ازدواج درون خاندانی است نه ازدواج با مادر و خواهر و دخترِ حقیقی.

مهمانت را بر سرِ سفره در همان جائی بنشان که خودت دوست داری بنشینی. بهترین جایها آنجا است که نیک‌مردی بنشیند.

وقتی به‌کسی نیکی کردی با منت‌گذاری دلش را مه‌آزار، و وقتی به‌یکی کمکی کردی کمکت را با کار ناشایسته از مان مبر.

در مواجهه با مشکلات و خطرها و دشمنانت احکام دینِ یزدانی را از یاد مبر.

اگر بخت به‌تو روی آورد ناروا شادمانی مکن، و اگر بخت به‌تو پشت کرد اندوه به‌خودت راه مده.

در برابر نعمتها شکرگزار و در برابر ناملایمات صبور باش.

زندگی را همیشگی مپندار، و همهٔ تلاشت را در راه نیکوکاری به‌کار گیر.

بقای مرد و نامِ او در کارهای نیکو است که ماندگار می‌شود، ولی کارهای بد پس از وی بدنامی برایش برجا می‌گذارد.

بدان که گفتار و رفتار و کردار نیکو است که همیشه زنده می‌ماند، و مهمتر از همه کردار نیکو است.

بدی را با بدی پاداش مده، و بدان که آدمِ بدکار ثمرهٔ بدی خودش را خودش به‌دستِ خودش خواهد چید. برای آن‌که بتوانی چنین باشی، نیک‌اندیشی را در ذهنت جای بده و همیشه آن‌را راهنما و الگوی خودت قرار بده.

آیا دیده‌ای که کسی بدی را با بدی پاسخ داده باشد و سرانجام پشیمان نشده باشد؟

نیکی کن صرفًا به‌آن سبب که نیکی خوب است. نیکی خوب است زیرا حتّا بدکاران نیز نیکی را دوست می‌دارند.

هرچه را بر خودت نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار.

اعتراف به‌خطاهای خودت در برابر داورانِ دین‌دار را دونِ شأن خودت مشمار؛ زیرا چنین کاری سبب می‌شود که از خطا پاک شوی و نیکوکاری پیشه کنی.

تو فقط یک نام داری و آن «انسان» است. آنچه که به‌تنت تعلق دارد را به‌تنت بده، و آنچه به روحت تعلق دارد را به روحت بده. هم در پرورش تنت بکوش و هم در پرورش روحت. هم تنت را شاد کن و هم روحت را.

وقتی حقِ خودت را از کسی می‌گیری در نظر داشته باش که آلوده به‌گناه نشوی.

به‌هنگامِ گرفتنِ حقِ خودت با مردم تقلب مکن.

همیشه بکوش که بهترین و شایسته‌ترین کار را انجام دهی.

اگر از کسی خشم‌گین شدی مبادا که به‌او آزاری برسانی.

چهار چیز است که برای انسانها زیور است: یکی شهامت همراه با شجاعت؛ دیگر تدبیر همراه با دانش؛ سوم ثروت همراه با سخاوت؛ و چهارم گفتار نیک همراه با کردار نیک. شهامت بدون شجاعت باعث مرگ می‌شود؛ تدبیر بدون دانش همچون نقشی بی‌روح است؛ ثروت بدون سخاوت همچون گنج اهریمن است؛ و گفتار نیک بدون کردار نیک نشانهٔ بی‌اعتقادی است.

نشانهٔ بی‌ایمانی پنج چیز است: یکی آن‌که تظاهر به‌نیکوکاری می‌کند ولی کردارش در نهانْ بد است؛ دیگر آن‌که خود را پاک‌دامن نشان می‌دهد ولی مرتکب گناه می‌شود؛ سوم آن‌که مردم را به‌نیکوکاری دعوت می‌کند ولی خودش از ارتکاب معاصی ابا ندارد؛ چهارم آن‌که در رفتار با دیگران نیرنگ می‌کند؛ پنجم آن‌که گفتار و رفتار و کردارش با هم سازگاری ندارد.

سخنی که سودی برای خودت یا دیگران در بر ندارد را بر زبان مه‌آور مگر وقتی که بخواهی مزاحی بکنی و دیگران را شاد بداری.

همیشه به‌یاد داشته باش که تقوا نگهبانِ زبان است.

میوهٔ تنْ فرهنگ و رفتار متمدنانه است.

پاداش تقوا بهشت و دریافت ثمرهٔ کارهای این‌جهانی است.

شجاعت باید که همراه با تقوا باشد، تقوا باید که همراه با دانش باشد، دانش باید که همراه با تجربه باشد.

نام نیک برای انسان احترام می‌آوَرَد.

خوشی و شادی فقط وقتی حاصل می‌شود که انسان از چیز یا کسی در بیم نباشد.

هر کاری را باید در زمان و مکان مشخص و معینِ خودش انجام داد تا ثمرِ درست بدهد.

هر سعادتی که در این دنیا نصیبت شد دیگران را نیز با خودت شریک کن تا شکر نعمت را در پیش‌گاه ایزدان به‌جا آورده باشی.

هر نیکی‌ئی که به‌دیگران می‌کنی پاداشش از ایزدان بخواه نه از مردم؛ و بدان که پاداش هر کار نیکی را به وقت خودش دریافت خواهی کرد.

زمین را آباد کن، کار نیک کن، و بدان که انسان برای آباد کردنِ زمین زنده است.

آب را آلوده مکن که گناه بزرگی است؛ به‌جانوران اهلی آسیب مرسان که گناه بزرگی

است؛ به‌سگ آزار مرسان که گناه بزرگی است.[۱]

این‌گونه است که تو راه خودت به‌سوی بهشت را هموار خواهی کرد.

دروازهٔ خانه‌ات را بر روی مردمْ گشوده بگذار و مردمی که از دوردست می‌آیند را در خانه‌ات مهمان کن و به‌آنها نیکی کن. کسی که دروازهٔ خانه‌اش را باز نمی‌گذارد و نیکی به‌دیگران نمی‌کند دروازهٔ بهشت را بر روی خودش بسته خواهد یافت.

برای حفظ و بالا بردن سنتهای فرهنگی و تمدنی کوشا باش، بهترین رفتارها را در پیش گیر که ثروتْ این است، خوش‌بختی این است، حمایت در برابر فشارهای روحی این است، و آرامش و اطمینانِ قلبی این است.

وقتی چیزی می‌آموزی آن را با تجربهٔ عملی استوار بدار؛ زیرا کسی که بسیار می‌داند ولی کم عمل می‌کند مرتکب خطا می‌شود.

کسی که دانش آموخته است ولی دانشش را با کارهای نیک به‌محکِ آزمایش ننهاده است انسان ناعادل است و آنچه آموخته است سبب بی‌ایمانیش می‌شود.

هیچ کس را در هیچ زمانی مسخره مکن، زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند خودش مسخرهٔ دیگران می‌شود و بدنام می‌گردد.

در مجالسی که مردانِ دانا حضور دارند حاضر شو و از آنان اندرز بگیر. کسی که در چنین مجالسی حاضر می‌شود هم بسیار چیزها می‌آموزد و هم کسب اعتبار و حیثیت می‌کند.

از دروغ بپرهیز، که دروغ بزرگترین گناه است.

چون مرتکب خطائی شدی ـ حتّا ـ یک لحظه بی‌اعتراف به‌خطا مگذران تا دینِ مزداپرستانْ دشمن تو نباشد.

تنِ انسانْ فناشدنی است ولی روحِ انسان جاویدان است. نیکوکاری کن و روح خویش را بپرور؛ زیرا آنچه ماندگار است روح است نه تن. به‌بهای پرورشِ تنِ خویش روحت را آزار مده. همیشه به‌یاد داشته باش که زندگیِ تو عاریتی و زودگذر است. هیچ کاری انجام مده که باعث آزار تنت و رنجش روحت شود.

تقوا پیشه کن و فکر گناه به‌خودت راه مده.

هیچ‌گاه به‌کسی دروغ مگو.

هیچ‌گاه سوگند مخور و به‌کسی سوگند مده، چه راست و چه دروغ.

---

۱. سگ در سنتهای ایرانی ارج بسیار داشته زیرا بسیار وفادار و بسیار دوست‌داشتنی بوده است.

بدان که انسان در این دنیا جاویدان نخواهد ماند، لذا انسان باید در پرورش روح خویش کوشا باشد.

برای آنچه که بر تو رفته است اندوه مگذار؛ و برای آنچه که هنوز نه‌آمده است در اندوه مباش.

در اعتماد به‌شاهان و شاه‌زادگان احتیاط به‌کار ببر.

خودت را بندهٔ دیگران مکن.

از خشم‌آوران دوری گزین، و از زورمندانی که خشم می‌گیرند یا فکر انتقام در سر می‌پرورانند دوری گزین.

همیشه و در همه‌حال به‌عنایت ایَزدان امیدوار باش.

راز خودت را به‌کسی که زبانش را نگاه نمی‌دارد مگو.

با مردِ بدخُلق به‌سفر مرو.

به‌سخنان دروغ‌گویان گوش مده.

مشتاق آن مباش که دیگران را به‌کیفری برسانی.

دوستانت را از میان مردانِ باتجربه و بافرهنگ و باهوش و خوش‌رفتار و باشخصیت و باتدبیر انتخاب کن. همیشه بکوش که دوستیهای کهنه را نو کنی، و بدان که دوستان کهنه همچون شراب کهنه‌اند.

نام بلند را در کارهای نیک جستجو کن.

از گناه دوری گزین تا از بیم و هراس به‌دور باشی.

یک‌زبان باش تا دیگران به‌تو اعتماد کنند.

راست‌گویی پیشه کن تا دیگران به‌تو اعتماد کنند.

فروتن باش تا دوستانت بسیار شوند.

هیچ‌گاه خودت را ستایش مکن ولی همیشه کارهای نیکت را ستایش کن تا به‌دیگران نیکوکاری بیاموزی.

گشاده‌دست و سخاوت‌مند باش که سخاوتْ کلید بهشت است.

به‌یاد داشته باش که ملک و مال همچون پرنده است که هر لحظه بر شاخی می‌نشیند، ولی نیکنامی است که با تو ماندگار خواهد بود، و تقوا است که ثمرش جاودانی است.

فرزندت را از خُردسالی به‌دبستان بفرست، زیرا آنچه او در کودکی می‌آموزد همچون نقشِ نازدودنی در ذهنش خواهد ماند.